**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011221**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر عمر بن یزید بود، مرحوم صاحب قاموس الرجال استظهار کردند که عمر بن یزید بیاع السابری با عمر بن یزید صیقل یکی هستند. یک استدلالاتی را مطرح می‌فرمایند. من جمله از این استدلالات این بودند این که، استدلال بر تعدد ذکر شده به این که نجاشی اشتباه کرده عمر بن یزید را عمر بن محمد بن یزید انگاشته و چون همچنان که در نسبش اشتباه کرده این منشأ شده که تصور کرده این با عمر بن یزید صیقل متغایر هست. ما در جلسۀ قبل در مورد این که آیا در نسبش اشتباه کرده صحبت‌هایی کردیم بعد به نظرم رسید که حق با صاحب قاموس الرجال هست در این که در نسبش اشتباه کرده. البته من یک مقدار نگاه کردم متوجه اشتباه شدم بعد دیدم صاحب قاموس الرجال هم بعضی از نکاتی که ما می‌خواهیم عرض کنیم ایشان هم فرموده ولی نه در اینجا که ترجمۀ عمر بن محمد بن یزید فرموده. آن این است که یکی از ترجمۀ عمر بن محمد بن یزید بیاع السابری سه تا طریقش ایشان ذکر کرده. یکی از این طریق‌ها منتهی می‌شود به محمد بن عبد الحمید عن عمر بن محمد بن یزید که طریقش این هست اخبرنا، در رجال نجاشی، صفحۀ ۲۸۳، رقم ۷۵1. «أخبرنا ابن نوح عن أحمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار عن محمد بن عبد الحميد عنه بكتابه.» و این سند.

این سند از دو جهت اشکال دارد. یک اشکالش این است که روایت محمد بن عبد الجبار از محمد بن عبد الحمید را من در جایی پیدا نکردم. محمد بن عبد الجبار با تعبیر محمد بن ابی الصهبان هم ازش یاد می‌شود. با تعبیر محمد بن ابی الصهبان هم از محمد بن عبد الحمید من روایتش را پیدا نکردم. و نکتۀ دوم که این نکته در قاموس الرجال هست آن این است که این محمد بن عبد الحمید راوی عمر بن محمد بن یزید نیست. راوی محمد بن عمر بن یزید هست، راوی پسرش است. خود نجاشی در شرح حال محمد بن عمر بن یزید راوی‌اش را محمد بن عبد الحمید قرار داده، در رجال نجاشی، صفحۀ ۳۶۴، رقم ۵۸۱. و در اسناد متکرری هم محمد بن عبد الحمید عن محمد بن عمر بن یزید نقل می‌کند، مثلاً بصائر، صفحۀ ۲۶۵، رقم ۵؛ تهذیب، جلد ۱، صفحۀ ۳۵۲، رقم ۱۰۴۲؛ جلد ۲، صفحۀ ۳۳۸، رقم ۱۳۹۸؛ سرائر، جلد ۳، صفحۀ ۶۹، از کتاب نوادر المصنف محمد بن علی بن محبوب، اینها هست. این است که این مطلب که ظاهراً قاتی شده مطلب درستی است. بین عمر بن یزید و فرزندش محمد بن عمر بن یزید خلط شده. اما حالا چجوری خلط شده، چون عرض کردم در رجال نجاشی یک گیر دیگری هم بود، محمد بن عبد الجبار از محمد بن عبد الحمید هم روایت کرده که جای دیگری این محمد بن عبد الجبار از محمد بن عبد الحمید روایتش دیده نشده. در مشیخۀ فقیه شیخ صدوق سه تا طریق ذکر می‌کند که یک طریقش محمد بن عبد الحمید هست، در یک طریقش محمد بن عبد الجبار هست. اینها یک به هم ریختگی در چیز ایجاد شده، حالا بعد عرض می‌کنم. آن طریقی که در آن محمد بن عبد الحمید هست این است، در مشیخۀ فقیه، عبد الله بن جعفر الحمیری عن محمد بن عبد الحمید عن محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن یزید عن ابیه عمر بن یزید. این طریقی هست که محمد بن عبد الحمید در آن واقع است.

طریقی که محمد بن عبد الجبار هست یک طریق دیگر است. عبد الله بن جعفر الحمیری عن محمد بن عبد الجبار عن محمد بن اسماعیل عن محمد بن عباس عن عمر بن یزید. البته اینجا حالا این نکته را هم عرض بکنم ظاهراً محمد بن عباس محرّف محمد بن عذافر بوده. این را در تخته بنویسم. این عذافر و عباس هر دویش می‌شود خوانده می‌شود.

**شاگرد:** اینجور باشد که همه چی همه چی می‌شود.

**استاد:** نه حالا اینجور هم نیست. هنر این است که آن چی را که چی بشود شما بشناسید.

**شاگرد:** محمد بن عباس داریم؟

**استاد:** نه اصلا نداریم. این هیچ محمد بن اسماعیل از محمد بن عباس روایت کند هیچ جا نداریم. محمد بن عباس از عمر بن یزید نقل کند هیچ جا نداریم. این محمد بن اسماعیل مکرر به طریق محمد بن عذافر از عمر بن یزید نقل می‌کند، راوی اصلی اصلاً عمر بن یزید همین محمد بن عذافر است. روایت محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن عذافر کافی، جلد ۴، صفحۀ ۱۴، رقم ۱؛ ۵/ ۲۵۹، رقم ۸؛ جلد ۶، صفحۀ ۴۸۲، رقم ۱۱؛ تهذیب، جلد ۲، صفحۀ ۱۲۸، رقم ۴۹۱؛ جلد ۶، صفحۀ ۲۶۸، رقم ۴۸۰.

یک نکته‌ای اینجا نکتۀ جالبی این هست که این طریقی که بود در رجال نجاشی که گفتم به هم ریختگی دارد، ابن نوح عن احمد بن جعفر عن احمد بن ادریس، عن محمد بن عبد الجبار که عرض کردم عن محمد بن عبد الحمید، گفتم اینها باید قاطی شده باشد دو طریق، نکتۀ جالب اینجاست که من می‌گفتم این باید با طریق محمد بن عبد الحمید با طریق محمد بن عبد الجبار باید قاطی شده باشد آن این است که در آن طریق محمد بن عبد الجبار که در مشیخۀ فقیه بود محمد بن عبد الجبار از محمد بن اسماعیل نقل می‌کند، که محمد بن اسماعیل بزیع است. دقیقاً همین طریق نجاشی بعد از محمد بن عبد الجبار، محمد بن اسماعیل قرار گرفته باشد در ۳، ۴ جا در خود رجال نجاشی هست. از احمد بن جعفر به بعد. احمد بن جعفر از احمد بن ادریس عن محمد بن عبد الجبار عن محمد بن اسماعیل بن بزیع در رجال نجاشی، صفحۀ ۱۹۱، ۵۱۰، و ۲۲۳، ۵۸۳ نقل شده. به نظر می‌رسد یک به هم ریختگی در آن منبع که در اختیار مرحوم نجاشی بوده رخ داده. و آن به هم ریختگی منشأ این شده که ایشان بین محمد بن عمر بن یزید و پدرش عمر بن یزید خلط کند و قاطی بشود و منشأ چیز این طریق چون به هم ریختگی پیدا کرده نام راوی هم به هم ریختگی پیدا کرده. ولی حالا اینها ربطی به این ندارد که حالا چون به هر حال بحث این که اینها دو نفر بودند ربطی به این طریق ندارد اصلاً. این دو نفر بودنش نکاتش چیزهای دیگری هست این که حالا چون خیال کرده عمر بن محمد بن یزید همان عمر بن یزید است پس گفته با عمر بن یزید صیقل دو نفر هستند و همین بحث‌هایش نکاتش به هم مربوط نیست که اینها را ایشان به همدیگر ربط داده.

**شاگرد:** منابع نجاشی در نوشتن فهرستش خود آنها کتاب فهرست بودند یا کتاب حدیث بودند؟

**استاد:** اینها نوعاً کتاب‌های فهرستی هستند. کتاب مشیخه و اینها هستند. اجازات و مشیخات و اینها. گاهی اوقات مثلاً یک سقطی در آن رخ می‌داده امثال اینها، مثلاً دو تا طریق به خاطر سقطی که داده بودند مثلاً فرض کنید یک طریقی شبیه همین طریق مشیخۀ فقیه بوده آن طریق محمد، از آن محمد بن عبد الحمید به محمد بن اسماعیل پرش می‌کرده امثال اینها. این سقطاتی که رخ می‌داده دو تا طریق را با همدیگر قاطی می‌کردند. ولی عرض کردم اصل این مطلب درست است که نجاشی در عمر بن محمد بن یزید سهو کرده، ولی سهوش ارتباطی به این ندارد که حالا اینها یکی هستند یا دو تا هستند.

صاحب قاموس الرجال وحدت را که می‌خواهد اثبات کند چند تا نکته ذکر می‌کند. یک می‌گوید نجاشی در ترجمۀ حفید این عمر بن یزید بیاع السابری آن را ترجمه کرده با عنوان احمد بن حسین بن عمر بن یزید صیقل. بعد گفته جدّه عمر بن یزید بیاع السابری، این شکلی تعبیر کرده. پس بنابراین بین وصف صیقل و وصف بیاع السابری جمع کرده که این مؤید اتحاد هست. بعد می‌گوید و حمله علی کون الصیقل وصف احمد او کون المراد بجده جده الامة خلاف الظاهر. این که ما بگوییم احمد بن حسین بن عمر بن یزید، این صیقل وصف احمد است، پس این منافات با این ندارد که نوۀ عمر بن یزید بیاع السابری صیقل باشد. عمر بن یزید صیقل را با عمر بن یزید بیاع السابری یکی نکرده. گفته نوۀ عمر بن یزید بیاع السابری احمد صیقل بوده. این یک.

یک وجه اینکه نه، بگوییم این جدّه که گفته مراد جد امّی است. اینها خلاف ظاهر هست.

نکتۀ دومش، خلاف ظاهر بودنش فی الجمله درست است. جدّ این که مراد جدّ امی باشد نیازمند به یک قرینه‌ای هست، فی الجمله درست است. ولی این که صیقل وصف احمد نیست این خلاف ظاهر است، ظاهر این تعبیرات این است که وصف خود معنون است. محمد بن یحیی العطار که می‌گویند عطار وصف محمد است. احمد بن محمد بن حسن بن ولید القمی که می‌گوییم این قمی وصف احمد است، حالا وسط‌هایش محمد بن حسن بن ولید هم قمی باشد این باعث نمی‌شود که ما آن را وصف وسطی بگیریم. ایشان صیقل را وصف عمر بن یزید گرفته. این خیلی خلاف ظاهر است. اگر هم وصف باشد یا باید وصف یزید باشد که آخری است، یا وصف احمد باشد. وصف عمر باشد حسابی خلاف ظاهر است. این است که به نظر، از طرف دیگر این که ایشان تعبیر کرده جدّه عمر بن یزید بیاع السابری. چرا تصریح به بیاع السابری کرده؟ این تصریح یعنی یک خلاف ظاهری اینجا اتفاق افتاده. یک خلاف متعارفی اتفاق افتاده. اگر همینجوری می‌گفت جده عمر بن یزید توهم می‌شد که عمر بن یزید صیقل است. چون احمد بن حسین بن عمر بن یزید صیقل بود، جده عمر بن یزید بگویند توهم می‌شد. این می‌خواهد بگوید پدربزرگش بر خلاف آن چیزی که شما تصور می‌کنید این نوۀ عمر یزید، با وجودی که صیقل هست نوۀ بیاع السابری است، نه نوۀ صیقل هست. اصلاً این قید را که آورده برای تفکیک این چیزها هست که خود این قید برای دفع توهم این که این نوۀ صیقل باشد آورده شده. این برعکس، معین تغایر است، نه مؤید وحدت.

**شاگرد:** خود همین دو شغله بودن هم مؤید هست؟

**استاد:** حالا صبر کنید. دو شغله بودن به طور کلی مؤید تغایر نیست. ولی ظاهراً شغل صیقل با شغل بیاع السابری دو مدل شغل است. صیقل یعنی شمشیر ساز. اینها آدم‌های شمشیرسازها آدم‌های بالأخره، در واقع مدلشان، مدل صیقل‌ها مدل کسانی هستند که فنی و در کار آن چیز هستند، هنر. هنری که در کارش هم دارد آن را اجرا می‌کند امثال اینها. از جهت قوای بدنی آدم‌های قوی بودند پشت کوره می‌ایستادند. بیاع السابری، سابری پارچه‌های خیلی گران قیمتی بوده، اینها تجار بودند. از جهت عنوان اجتماعی بیاع السابری خیلی رده‌اش هم بالاتر بودند، نوعا. این مدل شغل‌ها، شغل‌هایی هست که برای دو طبقۀ اجتماعی هستند. حالا فرض کنید صیقل ممکن است با قصاب اینها با همدیگر ارتباط داشته باشند، قصاب چاقو می‌خواهد، ممکن است شخصی صیقل باشد خودش چاقویش را تهیه کند امثال اینها، اینها با همدیگر خیلی مشکلی ندارند از جهت ردۀ اجتماعی و اینها. ولی بین بیاع السابری. الآن خود ماها، مثلاً تاجری که مکانیک هم باشد کمتر پیدا می‌شود. مدل مکانیک یک کسی است که دستش همیشه روغنی است، ولی تاجر اتوکشیده است، یعنی این مدل چیزی است که دو ردۀ اجتماعی مختلف است. این دو ردۀ اجتماعی اقتضاء می‌کند که این خود همین مؤید تغایرشان است. آن که نوه‌اش صیقل شده اگر درست باشد، احمد بن حسین بن عمر بن یزید در یک جایی در مختصر الوسائل من آن برگه‌اش را نیاوردم،

**شاگرد:** دو تا شغل در طول هم بوده. مکانیکی بعضی‌ها

**استاد:** نه، اینجور تغییر شغل دادن‌ها نادر است. تغییر شغلی که ردۀ اجتماعی را تغییر بدهد. آن موقع ردۀ اجتماعی‌ها اینقدر تغییر نمی‌کرده. الآن با آن زمان خیلی تفاوت دارد. آن زمان‌ها یک نوع به اصطلاح رده‌های اجتماعی به طور معمول شغل از پدر به پسر می‌رسیده و این که یک شخصی از یک ردۀ اجتماعی به ردۀ اجتماعی دیگر برود بسیار نادر اتفاق می‌افتاده و خود همین مؤید تغایر اینهاست. این هم یک مطلب.

**شاگرد:** آن سند مشیخه برای بیاع السابری بوده؟ یا برای صیقل بود؟ مشیخۀ فقیه؟

**استاد:** برای بیاع السابری بود. البته عرض کردم این احمد بن حسین بن عمر بن یزید در مختصر البصائر به وصف بیاع السابری متصف شده. آن حالا آیا مثلاً می‌خواسته بیاع السابری بگوید این نوۀ عمر بن یزید بیاع السابری همین مطلب نجاشی را می‌خواهد بگوید؟ یا جای دیگری غیر از این عبارت نجاشی من ندیدم احمد بن حسین بن عمر بن یزید صیقل متصف شده باشد. اصل این که این احمد بن حسین بن عمر بن یزید صیقل باشد محل تأمل است. این خیلی روشن نیست که مطلب درست باشد این مطلب نجاشی.

ایشان می‌فرماید که اتحاد اینها یک مؤیدی ذکر می‌کنند، یک سری شاهد ذکر می‌کنند. ایشان می‌گویند یشهد لاتحاده اطلاقه. می‌گوید اینکه اینها متحد هستند چون در موارد زیادی مطلق گذاشته شده، آدرس می‌دهند. بعد می‌گویند ولو کان متعدداً وجب تقییده. این استدلال خیلی ضعیف است. ما موارد متعددی داریم، راوی‌های تمییز مشترکات همین‌هاست دیگر. راوی‌هایی که مشترک هستند ولی این را مشترک، مطلق گذاشتند. اطلاق مناشئی دارد، و این مناشئ با وجود اشتراک مطلق هم می‌گذاشتند. مناشئش یکی این که اوّلاً راوی‌هایشان فرق داشتند مثلاً. اگر بخواهیم استدلال بکنیم، استدلال را به شکل دیگری باید بکنیم که قوی‌تر باشد. آن استدلال این هست که ابن ابی عمیر هم از بیاع السابری نقل کرده هم از صیقل روایت کرده و مطلق هم گذاشته. این استدلال، استدلال قابل توجهی است. حالا فرض کنید صیقل یک سری راوی‌ها عمر بن یزید می‌گفتند مرادشان صیقل بوده. یک سری راوی‌ها عمر بن یزید می‌گفتند مرادشان بیاع السابری بوده، اصلاً مختلف بودند، نیازی به چیز نداشته.

**شاگرد:** اصحاب بعد؟؟؟

**استاد:** بله، بعدی‌ها به خصوص نکته‌ای هست که بعداً تکمیلش می‌کنم.

**شاگرد:** بیاع اشهر بوده، ابن ابی عمیر نیامده

**استاد:** حالا صبر کنید، اجازه بدهید. اما این که ابن ابی عمیر از صیقل نقل می‌کند، در طریق رجال نجاشی به صیقل علی بن حسن الطاطری عن محمد بن زیاد قرار دارد که محمد بن زیاد که علی بن حسن طاطری ازش نقل می‌کند ابن ابی عمیر است.

اما روایت ابن ابی عمیر از بیاع السابری در طریق مشیخۀ فقیه. مشیخۀ فقیه سه تا طریق ذکر کرده که یکی از آن طرق عنوانش عمر بن یزید است ولی سه تا طریق که ذکر کرده یکی از آنها روشن هست که مراد عمر بن یزید بیاع السابری است که همان طریق متکرر به محمد بن عبد الحمید عن محمد بن عمر بن یزید عن الحسین بن عمر بن یزید عن ابیه عمر بن یزید. این طریق، طریق متکرر به عمر بن یزید بیاع السابری است. حسین بن عمر بن یزید هم پسر بیاع السابری است.

طریق سومش هم ما استظهار کردیم که آن هم طریق برای بیاع السابری است، محمد بن عباس را گفتیم محمد بن عذافر است. محمد بن عذافر طریق به عمر بن یزید بیاع السابری است. طریق اوّلش صفوان و ابن ابی عمیر هستند. صفوان و ابن ابی عمیر آن طریق اوّل هستند که نشان دهندۀ این هست که از آن طرف در بعضی روایات ابن ابی عمیر از عمر بن یزید به نحو مطلق نقل کرده. این استدلال قابل قبول این است. یعنی قابل توجه، حالا له وجهٌ این هست. حالا وجهی هست یا نیست را عرض می‌کنم.

اما اصل این استدلال هم ناتمام است. چون وجه تمییز مشترکات خیلی وقت‌ها عوامل مختلفی برای مطلق گذاشتن وجود داشته. یک عاملش انصراف بوده. یک عامل دیگری بحث اعتماد به سند قبلی بوده. فرض کنید ابن ابی عمیر از هر دو عمر بن یزیدها نقل می‌کرده. ولی یکی از اینها انصراف داشته به او، در شرح حال، وقتی مطلق می‌گذاشته مراد از عمر بن یزید آن شخص بوده. بنابراین همه جایی که ابن ابی عمیر مطلق گذاشته آن است. و این منافات با این ندارد که از عمر بن یزید صیقل هم با تصریح نقل کند. این یک.

نکتۀ دوم این که ممکن است حتی انصراف هم در مورد بیاع السابری نداشته باشد. در مورد هر دو به اعتماد سندهای قبلی عمر بن یزید را اطلاق کرده. ابن ابی عمیر روایتش از عمر بن یزید خیلی زیاد نیست، ۴، ۵ تا بیشتر نیست. این که من در چیز الآن. من در جامع الرواة که نگاه می‌کردم خیلی تعدادش کم است. روایت‌های ابن ابی عمیر از عمر بن یزید. خیلی کم است، ۲، ۳ موردی هست.

۲، ۳ مورد از محمد بن ابی عمیر روایت کرده. اینها به اعتماد سندهای قبلی مشخص بوده که حالا مراد بیاع السابری است یا مراد صیقل است. آن سندهای قبلی که به اعتماد آنها ابن ابی عمیر، عمر بن یزید را مطلق گذاشته آن سندها به دست ما نرسیده. یکی از عامل‌های اصلی ایجاد اشتراک این هست که اطلاق به اعتماد سندهای قبلی اتفاق می‌افتاده، بعد آن سندهای قرینه به دست ما نمی‌رسیده یا در جای دیگری قرار می‌گرفته. یعنی بین قرینه و ذو القرینه فاصله می‌افتاده یا اصلاً سند مشتمل بر قرینه دست ما نمی‌رسیده و این منشاء هست. حالا اگر ابن ابی عمیر از عمر بن یزید خیلی روایت داشت، زیاد بود مثلاً ۵۰ تا روایت، ۶۰ تا، این مستبعد بود که همۀ این ۵۰ تا به اعتماد سند قبل باشد و هیچ یک از این سندها هم به دست ما نرسد خب آن احتمالش. ولی ۲، ۳ تا روایت هست. ۲، ۳ تا روایت از آن ۴ تا روایت داشته، اوّلی‌اش مشخص کرده بوده، بعضی‌هایش مشخص نکرده آن یک سند به دست ما نرسیده، خیلی چیز بعیدی نیست که آن سندی که به قرینۀ او این سند را ابن ابی عمیر مجمل گذاشته و مطلق گذاشته آن به دست ما نرسیده باشد.

**شاگرد:** اگر جایی داعی وجود نداشته باشد مثلاً هر دو ثقه باشند یا هر دو ضعیف باشند

**استاد:** نه اصلاً. این مطلب که همینجوری بخواهند چیز بگذارند این درست نیست.

**شاگرد:** در هر حال می‌گفتند، وثاقت کار نداشتند؟ در هر حال می‌گفتند چه ثقه باشد

**استاد:** آره. اگر بخواهند یک راوی مبهم بگذارند، نفس راوی مبهم گذاشتن خلاف طبع اوّلیه است، این که بخواهند چیز بکنند بالأخره راوی کی هست، آن اصلاً درست نیست آن سبکی. حالا در مورد امام معصوم علیه السلام آنها باز فی الجمله ممکن است، خب نمی‌دانسته، یاد رفته بوده که مراد امام باقر هست یا امام صادق علیه السلام، احدهما تعبیر می‌کند. این هست. ولی در مورد ائمه علیهم السلام هست که تعبیر مبهم تعبیر می‌کردند. آن هم تعبیر مبهم، نه مثلاً ابی الحسن بگویند نمی‌داند مراد از ابو الحسن، تعبیری که خودش مبهم بودنش را در آن درج نکردند، نه تعبیر مثل ابو الحسن و امثال اینها. نه مشخص بوده که مراد کی است.

**شاگرد:** بعضی وقت‌ها هم یک غرضی داشتند مثلاً عدم رمی به روایت ضعیف، در ابو ثمینه می‌گفت.

**استاد:** نه حالا آنها تدلیس است، تدلیس خلاف اصل است. تدلیس خلاف اصل است که می‌خواهد مبهم بگذارد. آنها اصل اوّلی به خلاف این کسانی که مدلس بودند را کأنّ یک نوع مرتبه‌ای از مراتب دروغ گویی تلقی می‌کردند و مدلسین را چیز می‌کردند.

اما قرائن عدم اتحاد خیلی روشن است. اوّلاً بن ضبیان در هیچ از شرح حال‌هایی که در مورد عمر بن یزید و دو تا پسرش محمد و حسین و نوه‌اش احمد بن حسین بن عمر بن یزید، در هیچ یک از اینها اشاره‌ای به این که آن یزید پسر ضبیان است نشده، یک. در هیچ یک از این ترجمه‌ها به این که صیقل بوده اشاره نشده مگر آن احمد بن حسین بن عمر بن یزید که حالا آن یک ان قلت و قلت دارد. در ترجمه‌های بیاع السابری از آن طرف حالا در صیقلش یک جایی این. در ترجمه‌های بیاع السابری نه خود عمر بن یزید. عمر بن یزید به عنوان بزاز معرفی شده در رجال شیخ یک جا بزاز دارد، بزاز ثقفی که همین عمر بن یزید هست آنجا هیچ چیز نشده. در هیچ جایی به این که این صیقل هست اشاره نشده. عرض کردم ردۀ اجتماعی صیقل بیاع السابری متفاوت هست. یک نکتۀ مهم اینجا وجود دارد آن این است که بیاع السابری کوفی بوده و صیقل ظاهراً بصری بوده. و عمر بن یزید البصری مراد صیقل است.

یک نکتۀ دیگر هم ضمیمه بکنم آن این است که عمر بن یزید صیقل پسری به نام موسی داشته در ترجمۀ عمر بن یزید بیاع السابری هیچ اشاره‌ای به این که پسری به نام موسی داشته باشد اصلاً نیست.

نکته‌ای که اینجا هست آن موسی بن عمر بن یزید لقب بصری در موردش گفته شده، این یک. موسی بن عمر البصری هم ما داریم. عمر بن یزید البصری هم در بعضی از اسناد وارد شده که ظاهراً این مجموعه‌اش را که آدم می‌بیند و هیچ جا من الآن یادم نیست که در مورد عمر بن یزید ضبیان در جایی، البته اینجا نوشته کوفی، اینجا عمر بن یزید الصیقل الکوفی در رجال شیخ ذکر شده. این بصری بودنش را.

**شاگرد:** شغل‌ها هم به کوفه بیشتر می‌خورد، آن بیاع السابری بصری باشد بالأخره نزدیک

**استاد:** بله. حالا آن که می‌خواستم بگویم که کوفی نیست ولی نه در رجال شیخ به عنوان کوفی آن صیقل را معرفی کرده. آن کوفی و بصره بودن را کنار بگذارید.

**شاگرد:** اتحاد هستند

**استاد:** به جهت اتحاد. البته کوفی بودن خیلی مهم نیست برای اتحاد. به دلیل این که نیمی از اصحاب الصادق علیه السلام کوفی هستند. یعنی حدود سه هزار و خرده‌ای نفر در رجال شیخ در اصحاب الصادق هستند نصفشان کوفی هستند. کوفه مرکز حدیث بوده. مرحوم حسن بن علی بن زیاد وشاء در شرح حالش عبارت عجیبی هست. می‌گوید احمد بن محمد بن عیسی می‌گوید رفتم به کوفه، رفتم پیش حسن بن علی بن زیاد ازش خواستم که کتاب ابان احمر و علاء قلاع را بر من بدهد. آن کتاب‌ها را آورد و گفتم می‌خواهم اجازۀ این کتاب‌ها را به من بدهید. گفت بابا چه عجله؟ برو این کتاب‌ها را استنساخ کن بیا قرائت کن بعد. می‌گوید «لا آمن الحدثان». می‌گوید من نه این که نخواهم حدیث گوش کنم و بخواهم عجله بکنم. ولی از حوادث روزگار ایمن نیستم می‌ترسم یک دفعه خودم مجبور بشوم برگردم شما ممکن است بمیرید امثال اینها، و من اجازۀ این روایت را نگرفته مشکل‌ساز باشد. و الا من می‌مانم آن کارها را انجام می‌دهم. او می‌گوید خیلی خوشش می‌آید از این که اهتمام دارد به امر حدیث و اینها، می‌گوید: «لو علمت أن هذا الحديث يكون‏ له‏ هذا الطلب‏ لاستكثرت منه فإني سمعت في هذا المسجد تسعمائة شيخ كل يقول: حدثنی جعفر بن محمد.»

در مسجد کوفه نهصد نفر بودند حدثنی جعفر بن محمد می‌گفتند. یعنی نهصد تا حلقۀ درسی را حسن بن علی بن زیاد در مسجد کوفه درک کرده. کوفه این مدلی بوده.

این که کوفی بودند خیلی چیز مهمی نیست در عدم اتحاد اینها. این که مجموع این قرائنی که اینجا هست تقریباً روشن هست که اینها متعدد هستند و بخواهیم تخطئه کنیم ائمۀ رجال که همه.

این نکته‌ای را هم اینجا من یادم رفت این را عرض بکنم، آن نکته را فقط اشاره به آن می‌کنم. این را فردا دوستان ملاحظه بفرمایید. یکی از قرائنی که مرحوم، گفته بودند برای تغایر اینها این بود تعدد ذکر در کتب رجالی بود. صاحب قاموس الرجال ذکر کرده بودند که تعدد عنوان مع واحد مقطوع فی رجال الشیخ فی غایة الکثرة. که عرض کردم این مطلب درست نیست کبرویاً و تطبیقش هم بر مورد درست نیست. کبرویا-اش را اشاره کردم و اما این که تطبیقش بر مورد درست نیست این را حالا فردا عرض می‌کنم.

یک نکتۀ دیگر هم باز عنوانش را عرض کنم که فردا بحثش را می‌کنیم. مرحوم آقای خویی اینجا بحث عمر بن یزید و عمر بن یزید بیاع السابری را که مطرح می‌کنند اشاره می‌کنند که اینها نیازمند به تمییز مشترکاتند. ایشان می‌گویند صاحب جامع الرواة یک عده‌ای از عمر بن یزیدها را تحت ذیل عنوان عمر بن یزید بیاع السابری آورده، یک سری‌اش هم تحت عنوان صیقل آورده. معلوم نیست چطور شده آنها رفته تحت عنوان بیاع السابری، آنها تحت عنوان صیقل رفته. این اشکالی که ایشان مطرح می‌کنند، این اشکال را فردا صحبت می‌کنیم. قسمتی از این اشکال در کلام حاجی نوری هم هست. حاجی نوری می‌گوید که یک گروهی را در جامع الرواة به عنوان راویان صیقل ذکر کرده که نمی‌دانم به چه عنوانی اینها را جزء راویان صیقل ذکر کرده. این هم در خاتمۀ مستدرک وارد شده. بنابراین این دو تا اشکال، این اشکال آقای خویی دو مرحله می‌کنیم. چرا بعضی افراد در ذیل عمر بن یزید بیاع السابری رفتند، چه قرینه‌ای برای تشخیص آنها در بیاع السابری بوده، این یک.

یک گروه دیگر هم ذیل عنوان صیقل رفتند. چرا آنها ذیل عنوان صیقل رفتند؟ آیا این مطلب درست هست یا درست نیست؟ این هم این.

یک نکتۀ دیگر هم هست که حالا من پس فردا علی القاعده بحثش باشد فقط می‌خواهم سیر بحث‌ها روشن بشود. یک بحث اسماعیل بن مرار را که ما بحث کردیم یک تکه‌اش ماند. آقای خویی در اسماعیل بن مرار توثیقش را بر مبنای وقوعش در تفسیر علی بن ابراهیم توثیق می‌کنند. ما در مورد تفسیر علی بن ابراهیم یک بحث‌هایی داریم که آن بحث‌ها اینجا نمی‌آید. تفسیر علی بن ابراهیم بحث کلی داریم که این تفسیر، تفسیر اصلی نیست و بعضی‌هایش برای علی بن ابراهیم است، بعضی‌هایش برای علی بن ابراهیم نیست و فلان این بحث‌ها. ولی این در مورد اسماعیل بن مرار این بحث‌ها پیش نمی‌آید. اسماعیل بن مرار سندش برای علی بن ابراهیم است. آن بحث‌های کلی که ما در تفسیر علی بن ابراهیم مفصل کردیم به این بحث ربطی ندارد. بنابراین آن بحثی که توثیق مقدمه آیا می‌تواند اسماعیل بن مرار را توثیق بکند یا نه آن بحث، آن را من بحث نکردم قبلاً در بحث‌ها. این بحث را هم داشته باشید ان شاء الله پس فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان